

به عبارت دیگر (۲)

### ماجراهای هاکلبری فین

#### زهره سالاری

در این شماره به بررسی سه ترجمه از رمان *ماجراهای هاکلبری فین* اثر مارک تواین می-پردازیم. از این اثر شش ترجمه به فارسی وجود دارد که عبارتند از: *هاکلبری فین* از ابراهیم گلستان (۱۳۲۸) *برده فراری (سرگذشت هاگ فین)* از جواد محبی (۱۳۳۴)، *ماجراهای هاکلبری فین از هوشنگ پیرنظر* (۱۳۳۹)، *سرگذشت هاکلبری فین از نجف دریابندری* (۱۳۶۶)، *ماجراهای هاکلبری فین از شهرام پورانفر* (۱۳۷۰) و *ماجراهای هاکلبری فین از محسن سلیمانی* (۱۳۸۶). جدا از اهمیت خود کتاب در فرهنگ مبدأ، آنچه به ترجمه این کتاب اهمیت بخشیده زبان راوی داستان است، پسری سیزده یا چهارده ساله بی سواد به نام هاکلبری (هاگ) فین که کل داستان را به انگلیسی غیرمعیار نقل می کند. ترجمه این زبان بدون شک برای مترجم فارسی چالشی بزرگ به حساب می آید و شاید یکی از دلایلی که باعث شده مترجمان مختلفی بخواهند ذوق خود را در ترجمه این اثر نشان بدهند همین چالش بزرگ ترجمه زبان غیرمعیار کتاب بوده است. در این جا از میان شش ترجمه موجود سه ترجمه را انتخاب کرده و با ارائه نمونه‌هایی تفاوت‌ها و امتیازات هر کدام را بر می شماریم.

It was an awful sight of money when it was piled up. Well, Judge Thatcher, he took it and put it out at interest, and it fetched us a dollar a day apiece, all the year round— more than a body could tell what to do with. The Widow Douglas, she took me for her son, and allowed she would civilize me; but it was rough living in the house all the time, considering how dismal regular and decent the widow was in all her ways; and so when I couldn't stand it no longer, I lit it out. I got into my old rags and my sugar-hogshead again, and was free and satisfied. But Tom Sawyer he hunted me up and said he was

going to start a band of robbers, and I might join if I would go back to the widow and be respectable. So I went back.

**نجف دریابندری:** وقتی دلارها را یکجا کُپه کردند یک عالمه پول بود. اما خوب، قاضی تچر همه را برداشت داد به نزول، و در تمام سال هر کدام ما روزی یک دلار گیرمان می‌آمد. آدم نمی‌دانست با این همه پول چکار بکند. بیوه دوگلاس مرا به فرزندى خودش برداشت و گفت که مرا تربیت می‌کند، اما زندگى کردن با او مکافات بود، چون که بیوه بدجوری آبرومند بود و تمام کارهایش نظم و ترتیب داشت. من هم وقتی دیدم دیگر طاقش را ندارم گذاشتم رفتم. باز همان لباس پاره پوره را پوشیدم و همان کلاه حصیری را گذاشتم سرم و خوش و خرم شدم. اما تام سایر آمد دنبالم، گفت خیال دارم یک دسته دزدها راه بیندازم، تو هم اگر حاضری برگردی پیش بیوه و بچه سر به راه و خوبی باشی می‌توانی بیایی توی دسته دزدها. من هم برگشتم.

در مجموع ترجمه دریابندری از دو ترجمه دیگر بسیار روان‌تر و منسجم‌تر است. دریابندری درک درستی از زبان محاوره داشته و با به کار بردن بجای تعبيرات و نحو محاوره، متنی نوشته که به گفتگو نزدیکتر است و خواننده می‌تواند باور کند که این حرف‌ها عیناً از زبان پسریچه‌ای بی‌سواد بیرون آمده است. تعبيرات محاوره‌ای در این بخش عبارتند از: کُپه کردن، عالمه، پاره پوره، گذاشتم رفتم. و در مورد نحو محاوره هم تقدّم فعل بر مفعول یا متمم همه جا رعایت شده: برداشت داد به نزول؛ گذاشتم سرم، برگردی پیش بیوه. آمد دنبالم. تنها کلماتی که از انسجام متن کم می‌کند کلمه «خوب» در جمله دوم است که دریابندری معادل well در متن انگلیسی آورده که ظاهراً کلمه‌ای است مثل «باری» که صرفاً در جریان نقل روایت بیان می‌شود و تداوم روایت را می‌رساند و معنایی دیگر ندارد. حذف این کلمه شاید بهتر بود. همچنین شنیدن عبارت «خوش و خرم» شدم که تعبیری ادبی است از زبان هاکلبری‌فین کمی باورنکردنی است.

**ابراهیم گلستان:** وقتی که پول‌ها را روی هم می‌ریختیم راستی تماشا داشت. اما قاضی تچر پول‌ها را گرفت و به تنزیل داد که در تمام سال روزی یک دلار گیر هر کدامان بیاید. و این یک دلار از سر ما هم زیاد بود. زن دوگلاس که شوهرش مرده بود مرا به پسری برداشت و گفت که تربیت می‌کند. اما همیشه توی خانه بیوه ماندن سخت بود چون نمی‌دانید این بیوه زن در همه کارهایش چه جور مرتب و معقول بود. و برای همین وقتی که دیدم دیگر طاق ندارم

زدم زیرش، دوباره پاره‌پوره‌های خودم را پوشیدم و آزاد و سرحال شدم. اما تام سایر دنبال من آمد و گفت می‌خواهد یک دسته راه بیندازد و اگر من هم دوباره پیش بیوه برگردم و بچه معقولی بشوم، می‌توانم توی دسته او بروم. من هم برگشتم.

ترجمه گلستان در مجموع زبانش کمتر کودکانه و محاوره‌ای است. جمله اول این متن به زمان گذشته بیان شده، ولی چنین جملاتی ابهام ساختاری دارند چون می‌توان آن‌ها را به دو صورت تفسیر کرد، هم به عملی که یک بار در گذشته انجام شده (پول‌ها را روی هم ریختیم) و هم به عملی که مکرر در گذشته انجام می‌شده (پول‌ها را روی هم می‌ریختیم). دریابندری آن را به شیوه اول و گلستان و پیرنظر آن را به صورت دوم تفسیر کرده‌اند. جالب است که هم گلستان و هم دریابندری تعبیر «به پسری برداشتن» به جای «به فرزندی قبول کردن» را بکار برده‌اند، ترکیبی که شاید در گذشته متداول بوده و یا من‌درآوردی است. اتفاقاً یکی از ویژگی‌های ترجمه گلستان همین کثرت تعبیراتی است که من آن‌ها را در فرهنگ‌های لغت ندیدم. برخی از این تعبیرات عبارتند از: اما فایده نکرد، تام به من اشاره داد، وقتی خیلی خسته می‌شد، زندگی خوش و تنبلی بود، ما راهزن هستیم، گردنه‌بند.

در ضمن در ترجمه گلستان کلمه «دزدها» از ترکیب «دسته دزدها» حذف شده که اهمیت معنایی دارد. ولی در جمله «دوباره پاره‌پوره‌های خودم را پوشیدم» مرجع «پاره پوره‌ها» که لباس‌ها و کفش‌ها باشد حذف شده و این احتمالاً تحت تأثیر جمله انگلیسی بوده است. کلمه rags در انگلیسی اسم است ولی کلمه «پاره پوره» در فارسی صفت است و نیاز به اسم دارد. به عبارت دیگر مترجم گاهی زیادی دقت کرده و گاهی دقت لازم را نداشته و کلمه‌ای را حذف کرده است.

**هوشنگ پیرنظر:** وقتی پول‌ها را روهم جمع می‌کردیم خیلی می‌شد، هوش از سر آدم می‌برد. قاضی ساجر همه را به معامله گذاشت، روزی یک دلار منفعت می‌داد. تمام سال روزی یک دلار منفعت می‌داد و این پول آنقدر بود که آدم نمی‌دانست با آن چه بکند. بیوه دوگلاس مرا به فرزندی قبول کرد و گفت که مرا آدم خواهد کرد ولی زندگی توی منزل خیلی سخته، مخصوصاً که این زن بیوه اینقدر در کارهایش مرتب و منظم و خداپرست بود که حوصله آدم سر می‌رفت. وقتی کارد به استخوانم رسید زدم به چاک. لباس‌های شندره پندره‌ام را تن کردم و کلاه حصیری‌ام را سرم گذاشتم و آزاد و خوشحال بیرون آمدم. اما این تام سایر توی جلد

رفت و گفت خیال دارد دسته دزدها راه بیندازد و اگر من برگردم و آدم حسابی بشم می‌توانم داخل دسته آن‌ها بشم. این بود که برگشتم.

ترجمه پیرنظر شاید از دو ترجمه دیگر انسجام زبانی کم‌تری داشته باشد. برای مثال، در جمله «قاضی ساجر همه را به معامله گذاشت، روزی یک دلار منفعت می‌داد.» نه تعبیر «به معامله گذاشتن» درست است و نه ربط بین «به معامله گذاشتن» و «روزی یک دلار دادن» بیان شده است. جمله «گفت که مرا آدم خواهد کرد» بجای جمله «گفت که منو آدم می‌کنه» جمله‌ای رسمی است و خواننده انتظار ندارد آن را از زبان هاک بشنود. عدم یکدستی در شکستن کلمات هم دیده می‌شود. در جمله «اگر من برگردم و آدم حسابی بشم می‌توانم داخل دسته آن‌ها بشم» دو کلمه «اگر» و «می‌توانم» شکسته نشده ولی کلمه «بشم» شکسته شده است. پیرنظر برای رساندن محاوره‌ای بودن زبان بیشتر از تعبیرات محاوره استفاده کرده است: هوش از سر آدم رفتن، زدم به چاک، کارد به استخوان رسیدن، لباس‌های شندره پندره، رفت توی جلددم.

‘But how can we do it if we don’t know what it is?’

‘Why blame it all, we’ve got to do it. Don’t I tell you it’s in the books? Do you want to go to doing different from what’s in the books, and get things all muddled up?’

‘Oh, that’s all very fine to say, Tom Sawyer, but how in the nation are these fellows going to be ransomed if we don’t know how to do it to them? that’s the thing I want to get at. Now what do you reckon it is?’

‘Well, I don’t know. But per’aps if we keep them till they’re ransomed, it means that we keep them till they’re dead.’

**ترجمه نجف دریابندری:** «آخه وقتی ما نمی‌دونیم جان‌بها چیه چه جوری بگیریم؟»  
«چه جوری نداره. باید بگیریم. می‌گم تو کتاب نوشته. می‌خوای به حرف کتاب گوش ندی بزنی کارو خراب کنی؟»  
«آخه تام سایر، اینا گفتنش آسونه، چه جوری از اون آدم‌ها جان‌بها بگیریم - ما که اصلاً نمی‌دونیم جان‌بها رو چه جوری می‌گیرن. منظور من اینه. حالا تو خودت به نظرت جان‌بها چیه، چه جوری می‌گیرن؟»

«والا درست نمی‌دونم. شاید وقتی می‌گن نگرشون می‌داریم تا جان‌بها بگیریم منظور اینه که نگرشون می‌داریم تا جونشون درآد.»

**ابراهیم گلستان:** «اما اگر ندونیم این کار چه جوریه، یعنی چه، چه جوری می‌تونیم بکنیم؟»  
«مزخرف نگین. باید بکنیم نمی‌شنوین می‌گم تو کتاب نوشته؟ می‌خوانی کارهایی بکنین که با اونجور که توی کتاب نوشته فرق داشته باشه و آن وقت همه چیز در هم بر هم بشه؟»  
«اوه، تام، گفتنش آسونه. اما آخر چه جور باید از اون‌ها فدییه گرفت وقتی سرمون همیشه فدییه چیه و چه جوری می‌گیرن؟ به من حالی کن. حالا بگو به فکر تو یعنی چه؟»  
«گفتم که نمی‌دونم. اما شاید مقصود از اینکه باید نگهشون داشت تا ازشون فدییه گرفت این باشه که باید نگهشون داشت تا جونشون را ازشون گرفت، تا بمیرن.»

**هوشنگ پیرنظر:** «اگر نمی‌دونیم چیه چطور بگیریم؟»  
«آه- خفه شی بچه- نمی‌فهمی؟ میگم باس بگیریم. مگه نمی‌فهمی؟ میگم خودم تو کتاب دیدم. حالا تو می‌خواهی بزنی زیر حرف کتاب و کاری بکنی که اونجا ننوشته!»  
«آقای تام خان- فرمایش شما درست ولی وقتی ندونی چطوری مردمو جزیه کنی چه گُهی می‌خوای بخوری. حرف من اینه. حالا بگو ببینم جزیه چیه.»  
«خوب نمی‌دونم والا، لابد وقتی نگرشون می‌داریم تا جزیه بدن یعنی اینقدر نگرشون می‌داریم تا بمیرن.»

همین نمونه فوق کافیسست که نشان بدهد دریابندری در ترجمه گفتگوهای کتاب هم از دو مترجم دیگر موفق‌تر است. ترجمه دریابندری زبانی دارد که به دل می‌نشیند، روان و منسجم است، کودکانه و شوخ‌طبعانه است، باورپذیر است و ترکیبات و تعبیرات فارسی را درست بکار برده است. از همه مهم‌تر اینکه جملاتی که بین بچه‌ها رد و بدل می‌شود منطقی است، یعنی یکی منطقاً جواب دیگری است. اصطلاح «جان‌بها» که دریابندری بکار برده این امکان را به او داده که در جمله آخر با کلمه «جان» به زیبایی بازی کند و بگوید: «شاید وقتی می‌گن نگرشون می‌داریم تا جان‌بها بگیریم منظور اینه که نگرشون می‌داریم تا جونشون درآد.»

در پایان ذکر یک نکته بی‌مناسبت نیست و آن این‌که ابراهیم گلستان کتاب را در سال ۱۳۲۸، هوشنگ پیرنظر در سال ۱۳۳۹ (یازده سال بعد) و دریابندری در سال ۱۳۶۶ (۳۸ سال بعد از ابراهیم گلستان و ۲۷ سال بعد از پیرنظر) ترجمه کرده‌اند. طبیعی است که

دریابندری ترجمه‌اش بهتر از دو ترجمه دیگر باشد چون هم اشتباهات دو مترجم قبلی را تکرار نکرده و هم زبان ترجمه به سوی فارسی‌نویسی و محاوره‌نویسی گرایش پیدا کرده و تحول یافته است. به یک نمونه دیگر از گفتگوهای کتاب توجه کنید:

Then Ben Rogers says: 'Here's Huck Finn, he hain't got no family—what you going to do bout him?'

'Well, hain't he got a father?' says Tom Sawyer.

'Yes, he's got a father, but you can't never find him, these days. He used to lay drunk with the hogs in the tanyard, but he hain't been seen in these parts for a year or more.'

**نجف دریابندری:** آن وقت بن راجرز گفت: «هک‌فین که خانواده ندارد، اینو چکارش کنیم؟»

تام سایر گفت: «خوب پدر که داره.»

«آره پدر داره، اما پدرش که این روزا پیداش نیست. سابق تو دباغخونه مست بغل خوکا می‌خوابید، اما حالا یکسال بیشتره این طرفا پیداش نیست.»

**ابراهیم گلستان:** بعد بن راجرز گفت: «نه، نشد. مثلاً این هک‌فین. هک‌فین خانواده ندارد. با او

چکار می‌کنین؟»

تام گفت: «مگر پدر نداره؟»

«آره، داره. اما حالا کی می‌تونه پدرش را پیدا کنه؟ اون وقت‌ها همیشه مست و خراب میون خوک‌ها افتاده بود اما حالا یه سالی میشه که کسی او را ندیده.»

**هوشنگ پیرنظر:** بعد بن راجرز گفت: «پس با این هاک‌فین که هیچ خانواده نداره می‌خواین

چه کنین؟»

تام ساویر جواب داد: «پس باباشو چی میگی؟»

«درسه که بابا داره اما کی می‌تونه این روزها پیداش کنه؟ اون وقت‌ها مست لایعقل تو زباله‌دونی دباغخونه قاطی خوک‌ها می‌افتاد ولی حالا یک سالی هست که پیداش نیست.»

\*\*\*\*\*